

شہزی دقراول

بہ سندھ و تصحیح
دکتر کاظم محمدی



سرشناسه : مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۷۲-۶۰۴ ق.
Mowlavi, Jalaloddin Mohammad ibn-e Mohammad, ۱۲۰۷-۱۲۷۳

عنوان قراردادی : مثنوی

عنوان و نام پدیدآور : مثنوی معنوی / با مقدمه و شرح جیح کاظم محمدی

مشخصات نشر : کرج: نجم کبری، ۱۳۹۷

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : شابک دوره: ۶-۰۹-۲۹۰۵-۹۶۴-۰۱۱

ج ۱: ۲-۱۰-۲۹۰۵-۹۶۴-۹۷۸

یادداشت : ج. ۱ (چاپ اول: ۱۳۹۷) (فیا).

موضوع : شعر فارسی -- قرن ۷ ق.

موضوع : Persian Poetry – ۱۳th century

شناسه افزوده : محمدی، کاظم، ۱۳۴۰-، مصحح

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ث ۵۲۹۸ PIR

رده‌بندی دیوبی: ۸۱/۳۱

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۱۷۲۵۳



نام کتاب : مثنوی مظهری - نشر اول
نویسنده : مولانا جلال الدین محمد بلخی
مقدمه و تصحیح : دکتر کاظم محمدی
انتشارات : نجم کبری
لیتوگرافی : ناژو
چاپ و صحافی : ناژو
تیراژ : ۵۰۰

نوبت چاپ : اول ۱۳۹۸
بهای دوره : ۱۴۰۰۰۰ تومان
شابک دوره : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۰۹-۶
شابک جلد اول : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۱۰-۲

۱۵	مقدمه
۲۹	دیباچه
۳۲	نی نامه
۳۳	حکایت عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی و ...
۳۴	ظاهر شدن عجز حکیمان از معالجه‌ی کنیزک ...
۳۵	از خداوند ولی التوفیق در خواستن توفیق ...
۳۵	ملاقات پادشاه با آن طبیب الهی ...
۳۶	بردن پادشاه آن طبیب را بر سر بیمار تا حال او را ...

- ۳۷ خلوت طلبیدن آن ولی از پادشاه با کنیزک ...
- ۳۹ دریافتن آن ولی رنج را و عرض کردن رنج او ...
- ۳۹ فرستادن پادشاه رسولان به سمرقند به آوردن زرگر
- ۴۰ بیان آنکه کشتن و زهر دادن مرد زرگر به ...
- ۴۱ حکایت مرد بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی ...
- ۴۴ داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت ...
- ۴۵ آموختن وزیر مکر پادشاه را
- ۴۵ تلبیس وزیر با نامار
- ۴۶ قبول کردن نصاری مکر وزیر را
- ۴۶ متابعت نصاری وزیر را
- ۴۷ قصه‌ی دیدن خلیفه لیلی را
- ۴۸ بیان حسد وزیر
- ۴۹ فهم کردن حاذقان نصارا مکر وزیر را
- ۴۹ پیغام شاه، پنهان مر وزیر را
- ۴۹ بیان دوازده سبط از نصارا
- ۵۰ تخیل وزیر در احکام انجیل
- ۵۱ بیان آنکه این اختلاف در صورتِ روش است نه ...
- ۵۲ بیان خسارت وزیر در این مکر
- ۵۳ مکر دیگر انگیزتن وزیر در اضلال قوم
- ۵۳ دفع گفتن وزیر مُریدان را
- ۵۴ مکر کردن مُریدان که خلوت را بشکن

- ۵۴ جواب گفتنِ وزیر که خلوت را نمی‌شکنم
 ۵۴ اعتراض مریدان در خلوتِ وزیر
 ۵۶ نومید کردنِ وزیر مریدان را از رَفَضِ خلوت
 ۵۷ ولیعهد ساختنِ وزیر هریک امیر را جُدا جُدا
 ۵۷ کشتنِ وزیر خویشتن را در خلوت
 ۵۷ طلب کردنِ اَمّتِ عیسی علیه السّلام از امرا که: ...
 ۵۸ منازعتِ امرا در ولیعهدی
 ۵۹ تعظیمِ نعتِ مصطفی علیه السّلام که مذکور بود...
 ۶۰ حکایتِ پادشاهِ جهود دیگر
 ۶۱ آتش کردنِ پادشاهِ جهود و بُت نهادنِ پهلویِ آتش ...
 ۶۲ به سخن آمدنِ طفل در میانِ آتش و تحریض ...
 ۶۳ کُژماندنِ دهانِ آن مرد سه تا، حمّمد را علیه السّلام ...
 ۶۳ عتاب کردنِ آتش را آن پادشاهِ جهود
 ۶۴ قصّه‌ی باد که در عهدِ هود علیه السّلام، باد را ...
 ۶۵ طنز و انکار کردنِ پادشاهِ جهود و قبول ناکردنِ ...
 ۶۶ بیانِ توکل و ترکِ جهدِ گفتنِ نخچیران به شیر
 ۶۶ جوابِ گفتنِ شیرِ نخچیران را و فایده‌ی جهدِ گفتنِ
 ۶۷ ترجیحِ نهادنِ نخچیرانِ توکل را بر جهد و اکتساب
 ۶۷ ترجیحِ نهادنِ شیرِ جهد و اکتساب را بر توکل و تسلیم
 ۶۷ ترجیحِ نهادنِ نخچیرانِ توکل را بر اجتهاد
 ۶۸ باز ترجیحِ نهادنِ شیرِ جهد را بر توکل

- ۶۸ باز ترجیح نهادنِ نخچیران توکل را بر جهد
- ۶۹ نگرستنِ عزرائیل بر مردی و گریختنِ آن ...
- ۶۹ باز ترجیح نهادنِ شیر جهد را بر توکل
- ۷۰ مقرر شدنِ ترجیحِ جهد بر توکل
- ۷۰ انکار کردنِ نخچیران بر خرگوش در تأخیر رفتن ...
- ۷۰ جواب خرگوشِ نخچیران را
- ۷۱ اعتراضِ نخچیران بر سخنِ خرگوش
- ۷۱ جوابِ سخنِ خرگوشِ نخچیران را
- ۷۲ ذکرِ دانشِ خرگوش و بیانِ فضیلت و منافعِ دانش
- ۷۲ باز طلبیدنِ نخچیران از خرگوشِ سرانديشه‌ی او را
- ۷۲ منع کردنِ خرگوشِ راز را از بیان
- ۷۳ قصه‌ی مکرِ خرگوش
- ۷۴ زیافتِ تأویلِ رکیکِ مگس
- ۷۴ تولیدِ شیر از دیر آمدنِ خرگوش
- ۷۵ هم در بیانِ مکرِ خرگوش
- ۷۶ آمدنِ خرگوشِ نزد شیر و خشمِ شیر بر وی
- ۷۷ عذر گفتنِ خرگوش
- ۷۸ جواب گفتنِ شیرِ خرگوش را و روان شدنِ با او
- ۷۸ قصه‌ی هُدهُد و سلیمان ...
- ۷۹ طعنه‌ی زاغ در دعویِ هُدهُد
- ۷۹ جواب گفتنِ هُدهُدِ طعنه‌ی زاغ را

- ۸۰ قصه‌ی آدم علیه السلام و بستنِ قضا نظر او را...
- ۸۱ پا واپس کشیدنِ خرگوش از شیر چون نزدیک ...
- ۸۲ پرسیدنِ شیر از سببِ پا واپس کشیدنِ خرگوش
- ۸۲ نظر کردنِ شیر در چاه و دیدنِ عکسِ خود را ...
- ۸۴ مژده بردنِ خرگوشِ سویی نخچیران که: شیر ...
- ۸۴ جمع شدنِ نخچیران گردِ خرگوش و ثنا گفتنِ او را
- ۸۵ پند دادنِ خرگوشِ نخچیران را که بدین شاد مشوید
- ۸۵ تفسیر «رَجَعْنَا مِنَ جِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى جِهَادِ الْأَكْبَرِ»
- ۸۶ آمدنِ رسولِ روم از امیر المؤمنین عمر ...
- ۸۷ یافتنِ رسولِ روم از امیر المؤمنین عمر را رضی الله عنه ...
- ۸۷ سلام کردنِ رسولِ روم از امیر المؤمنین را رضی الله عنه
- ۸۸ سؤال کردنِ رسولِ روم از امیر المؤمنین رضی الله عنه
- ۸۹ اضافت کردنِ آدم آن زکات را به خایشته که ...
- ۹۰ تفسیر «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»
- ۹۱ سؤال کردنِ رسولِ روم از عمر رضی الله عنه ...
- ۹۱ در سرّ آن که: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ ..
- ۹۲ قصه‌ی بازرگان که طوطی او را پیغام داد به ...
- ۹۳ صفتِ اجنحه‌ی طيورِ عَقُولِ الهی
- ۹۳ دیدنِ خواجه طوطیان هندوستان را در دشت ...
- ۹۴ تفسیرِ قولِ فرید الدّین عطار قدّس الله سرّه ...
- ۹۵ تعظیمِ ساحرانِ مر موسی را علیه السلام که ...

- ۹۶ باز گفتنِ بازرگان با طوطی آن چه دید از ...
- ۹۷ شنیدن آن طوطی حرکت آن طوطیان و مردن آن ...
- ۱۰۰ تفسیر قول حکیم به هر چه از راه و امانی چه ...
- ۱۰۲ رجوع به حکایتِ خواجه‌ی تاجر
- ۱۰۲ رون نداشتنِ مردِ تاجر طوطی را از قفس ...
- ۱۰۳ رداع کردن طوطی خواجه را و پریدن
- ۱۰۳ مصرت تعظمِ خلق و انگشت‌نمای شدن
- ۱۰۴ تفسیر ماساء ... کن
- ۱۰۶ داستانِ پیر چنگی که در عهدِ عمر ...
- ۱۰۷ در بیان این حدیث که: «اِنَّ لِرَبِّکُمْ فِیْ اَیَّامِ دَهرِکُمْ ...
- ۱۰۹ قصه‌ی سؤال کردن عایشه رضی الله عنها ...
- ۱۱۰ تفسیر بیتِ حکیم: آسمان‌هاست در رلالتِ جان ...
- ۱۱۱ در معنی این حدیث که «اغْتَنِمُوا بَرَدَ الرِّیْعِ ...
- ۱۱۱ پرسیدن صدیقه رضی الله عنها از مصطفی ...
- ۱۱۲ بقیه‌ی قصه‌ی پیر چنگی و بیانِ مخلصِ آن
- ۱۱۲ در خواب گفتنِ هاتف مر عمر را رضی الله عنه ...
- ۱۱۳ نالیدنِ ستونِ حنانه، چون برای پیغمبر علیه السّلام ...
- ۱۱۵ اظهار معجزه‌ی پیغمبر علیه السّلام به سخن آمدن ...
- ۱۱۵ بقیه‌ی قصه‌ی مطرب و پیغام رسانیدن ...
- ۱۱۷ گردانیدنِ عمر رضی الله عنه نظر او را از مقامِ گریه ...
- ۱۱۸ تفسیر دعای آن دو فرشته که هر روز بر سر هر ...

- ۱۱۹ قصه‌ی خلیفه که در گرم در زمان خود از حاتم ...
- ۱۱۹ قصه‌ی اعرابی درویش و ماجرای زن او با او به ...
- ۱۲۰ مغرور شدن مریدان محتاج به مدعیان مزور ...
- ۱۲۰ در بیان آنکه نادر افتد که مریدی در مدعی مزور ...
- ۱۲۱ صبر فرمودن اعرابی زن خود را و فضیلت صبر ...
- ۱۲۲ نصیحت کردن زن مرثوی را که سخن افزون ...
- ۱۲۳ نصیحت کردن مرد مرزن را که در فقیران به ...
- ۱۲۴ در بیان آنکه جنیدن هر کسی از آنجا که وی است ...
- ۱۲۵ مراعات کردن زن شه‌هر را و استغفار کردن از ...
- ۱۲۶ در بیان این خبر که *انّ ن بخلن العاقل و ...*
- ۱۲۶ تسلیم کردن مرد خود را آنچه التماس زن بود ...
- ۱۲۷ در بیان آنکه موسی و فرعون مردو مسخر ...
- ۱۲۸ سبب حرمان اشقیا از دو جهان که *«نفس الدنیا ...*
- ۱۲۹ حقیر و بی‌خصم دیدن دیده‌های حسن عالج ...
- ۱۳۲ در معنی آنکه *«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا رِجْ ...*
- ۱۳۳ در معنی آنکه آنچه ولی کند مرید را ...
- ۱۳۱ مخلص ماجرای عرب و جفت او ...
- ۱۳۴ دل نهادن عرب بر التماس دلبر خویش و سوگند ...
- ۱۳۶ تعیین کردن زن طریق طلب روزی کدخدای ...
- ۱۳۷ هدیه بردن عرب سبوی آب باران از میان بادیه ...
- ۱۳۷ در نمد در دوختن زن عرب سبوی آب باران را و ...

- ۱۳۸ در بیان آنکه چنان که گدا عاشقِ کَرَم است و ...
- ۱۳۹ فرق میان آن که درویش است به خدا و تشنه‌ی خدا...
- ۱۴۰ پیش آمدنِ نقیبان و دربانانِ خلیفه از بهرِ اکرام ...
- ۱۴۱ در بیان آن که عاشق دنیا بر مثال عاشق دیواری ...
- ۱۴۱ اِنْ عَرَبٌ اِذَا زَيَّتْ فَازِنَ بِالْحُرَّةِ وَاِذَا سَرَقَتْ ...
- ۱۴۱ سپردن عرب هدیه را یعنی، سب را به غلامانِ خلیفه
- ۱۴۲ حکایاتِ ماجرای نحوی و کشتیان
- ۱۴۳ قبول کردنِ هدیه را و عطا فرمودن با کمال ...
- ۱۴۶ در صفت پیرِ رطاهل و بی‌و
- ۱۴۷ وصیت کردنِ رسولِ علیهِ السَّلام را ...
- ۱۴۸ کبودی زدنِ قزوینی بر شانه‌ی سورت شیر و ...
- ۱۴۹ رفتنِ گرگ و روباه در خدمت شیر، شکار
- ۱۵۰ امتحان کردنِ شیرِ گرگ را و گفتنِ که پیش ...
- ۱۵۰ قصه‌ی آن که در یاری بکوفت از درون ...
- ۱۵۱ صفت توحید
- ۱۵۲ ادب کردنِ شیرِ گرگ را که در قسمت بی‌ادبی
- ۱۵۳ تهدید کردنِ نوح علیه السَّلام مر قوم را که با ...
- ۱۵۴ نشان دادنِ پادشاهانِ صوفیانِ عارف را پیشِ روی ...
- ۱۵۴ آمدنِ مهمانِ پیشِ یوسف علیه السَّلام و تقاضا ...
- ۱۵۶ گفتنِ مهمانِ یوسف علیه السَّلام را که ...
- ۱۵۷ مرتد شدنِ کاتبِ وحی به سببِ آنکه پرتوِ وحی ...

- ۱۶۰ دعا کردن بلعم با عور که موسی و قومش را ...
- ۱۶۰ اعتماد کردن هاروت و ماروت بر عصمت ...
- ۱۶۱ باقی قصه‌ی هاروت و ماروت و نکال و عقوبت ...
- ۱۶۲ به عیادت رفتن کر بر همسایه‌ی رنجور خویش
- ۱۶۳ اوّل کسی که در مقابله‌ی نصّ قیاس آورد ابلیس بود
- ۱۶۴ ر. د. آن که حال خود و مستی خود پنهان ...
- ۱۶۶ ضه‌ی م.ی کردن رومیان و چینیان در علم ...
- ۱۶۷ پرسیان پیغمبر علیه السّلام مرزید را که امروز ...
- ۱۷۰ متهم کردن عازم‌زار و خواجه‌تاشان مرلقمان را که ...
- ۱۷۱ بقیه‌ی قصه‌ی زید و حباب رسول علیه السّلام
- ۱۷۳ گفتن پیغمبر علیه السّلام مرزید را که این سر را ...
- ۱۷۳ بازگشتن به حکایت زید
- ۱۷۵ آتش افتادن در شهر به ایام عمر رضی الله عنه
- ۱۷۵ خدو انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین علی ...
- ۱۷۷ سؤال کردن آن کافر از علی کرم الله وجهه که ...
- ۱۷۸ جواب گفتن امیرالمؤمنین که سبب افکندن شمشیر ...
- ۱۸۰ گفتن پیغمبر علیه السّلام به گوش رکابدار ...
- ۱۸۲ تعجب کردن آدم علیه السّلام از ضلالت ...
- ۱۸۳ بازگشتن به حکایت علی کرم الله وجهه ...
- ۱۸۳ آمدن رکابدار امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که ...
- ۱۸۴ بیان آن که فتح طلبیدن پیغمبر علیه السّلام مکه را ...

۱۸۵

گفتنِ امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه با قرین ...

۱۸۷

کشف الابیات دفتر اول مثنوی

www.ketab.ir

مقدمه

آنکه گویید جمله حق‌اند احمقی است
و آن که گوید جمله باطل او شقی است

مولانا جلال‌الدین محمد خراسانی تحصیلتی ممتاز در جهان فکر و اندیشه‌ی اسلامی است. او عارفی است که سخنان نابی را بیان نموده که همه‌ی مردم از هر دستی و در هر جا و در هر زمان خود را به این چهار تحت سیطره‌ی کلامی او می‌یابند و از عمق معانی عرفانی و از ظاهر سبکیل داستانی او بهره‌مند می‌شوند. ژرفا و عمق اندیشه‌های او چنان است که الهام گونه بیان شده و در هر زمانی می‌تواند با فهم مردم فهم آن زمان سطقی و دارای کاربردهای فرازمانی و فرامکانی باشد، چه معنا را در مکان و زمان هرگز نمی‌توان حصر نمود. قهراً این توفیقات که از برای او حاصل شده نتیجه‌ی نزدیکی و تقرّب آن جناب به حضرت ربوبی و کسب فیوضات پیایی و اشراقات مدام از مرکز نورالانوار و نورالتّور است. و این عنایات جز برای خاصان پدیدار نمی‌گردد. بسیاری کسان که از عرفان و تصوّف به نشر و

نظم سخن گفته‌اند ولی در هیچ زمانی و در هیچ جایی مقبولیتی که برای مولانا و اثر عالی عرفانی او، یعنی مثنوی حاصل شده حاصل نشده است و این هم چیزی نیست جز دست عنایت که مولانا به آن بسیار باور دارد و یک ذره از آن را با هزاران جهد و کوشش برابر نمی‌داند و وقتی که بدان می‌دهد بیش از این‌هاست که با جهد و کوشش برابر افتد.

مولانا شوریده‌ای است که در ظرف ادراکات تنگ و بسته نمی‌گنجد و لذا برای یافت و دریافت او به ناچار باید خود را گشاده نمود و گنجایش خود را بالا برد و البته از ضروریات نزدیک شدن به عارفی چون مولانا باز کردن دریچه‌ی حریصانه به تدریج دادن صبوری است و این چیزی است که برای بسیاری غیر ممکن است و همین امر سبب می‌شود که با خواندن آثار مولانا نه تنها به او نزدیکی و قرب حاصل نیاید بلکه بر بعد معنوی نیز نیفزاید. صبوری خواسته شده از گوناگون است که حضرت ولی‌خدا، خضر پی خجسته (ع) از حضرت موسی (ع) پناهر عظیم الشان الهی و یکی از صاحبان شریعت و اولوالعزم تقاضا نمود. چه در کار و گاهی الهاماتی است که با صورت ظاهر شریعت، و نیز با عقل ظاهر و باوری نمی‌توان آن را توجیه و یا حل نمود، مگر تسلیم شدن و گردن نهادن در برابر آنچه که فرا فهم فعلی عقل صوری و شریعت ظاهری است، تا آنجا که خرد به شرح و تفسیر و یا بهتر بگوییم به تأویل کرده‌ها پردازد. و لذا از پرسش داری و یا برداشت‌هایی که از نفس و یا قیاس سرچشمه می‌گیرد باید کاملاً پرهیز نمود و در غیر این صورت از نظر مولانا فرسنگ‌ها با مقیاس نوری، فاصله و اختلاف پدیدار خواهد شد و گاهی نیز درست مخالف مسیری واقع خواهیم شد که مولانا رفته است و در این جا شاید این عبارت معنی و مفهوم پیدا کند که:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

این ره که تو می روی به ترکستان است

اما اگر عنان کار را به ولی بسپاریم هر چند که از برخی تحلیل های عالمانه دور باشیم ولی نهایت شاید بدین جا برسد که گفته اند:

در بیابان گرز شوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنش ها گر کند خار مغیلان غم مخور

به هر جهت شناخت مولانا و واقع شدن در جریان فکری او کاری چندان ساده و سهل نیست و برخی در شناخت او به توهم رسیده اند و خیالات و برداشت های بدو استند خود را در باره ی او به حساب شناخت او و افکار و اندیشه های او نهاده اند. یعنی مولانا را آن گونه که خود می خواسته اند و یا میل داشته اند که باشد فهمیده اند. نه آن گونه که بوده و خود در آثار خود به توصیف و معرفی خود پرداخته است. بر این مبنا است که ده ها سخن را هر روز از جایی و از کسی می شنویم که به نام مولانا در محافل غیر علمی بیان می کنند و حال آن که نه برای آن استناد درستی از اقوال و اشعار مولانا دارند و نه به راستی منطبق با آراء و اندیشه های عرفانی و صوفیانه ی مولانا است. بر این اساس است که با این جهل و نادانانه با البته با ادعاهای مولوی شناسانه در باره ی مولانا چیزهایی را می شنویم و می خوانیم که اساساً قابل دفاع نیست و به همین خاطر است که این راقم پس از چهار سال انس با مولانا و آثار او امروزه در آثار خود و در نشست ها و همایش های علمی و مخصوصاً در کلاس ها و درس ها در باره ی مولانا می گویم: ابتدا باید معلوم کرد که ما از کدام مولانا سخن می گوئیم؟ و این شاید امروزه از پرسش های قابل توجه باشد که ضروری می نماید بین محققان مولوی شناس و مثنوی پژوه واقعی نیز مطرح گردد که به راستی کدام مولانا؟!

مولانای واقعی یا مولانای خیالی و توهمی؟

مولانای دیندار و معتقد به خدا و قرآن و پیامبر و ولی، یا مولانای بی‌دین و خارج از سنت و بی‌اعتقاد به ولایت اولیا و انبیاء؟

مولانای حافظ قرآن و قرآن‌خوان و مفسر قرآن، یا مولانای بی‌اعتقاد به قرآن و وحی و نبوت؟

مولانای معتقد به سنت نبوی یا مولانای اهل بدعت؟

مولانای معتقد به شریعت و احکام و حدود الهی، یا مولانای خود جوش خود محراب لاقیات؟

مولانای معتقد به نماز و نماز و مناجات با خدا، یا مولانای بی‌نماز و خارج از قیودات ...؟

مولانای شب زنده‌دار و اهل تهجد و نماز شب، یا مولانای خوابیده و راحت طلب و خوش باشی‌های مرام و متجاوزان و افراد بی‌درد و مرفه که به نام مولانا اما با نفس و هواهای نفسانی گرد هم می‌نشینند و بی‌قید و بی‌شریعت و بندگی، و بی‌آئین و آداب و ادب شرم مولانا می‌خوانند و به یکدیگر فخر می‌فروشند و دروغ می‌گویند و خلاف احکام الهی عمل می‌کنند و از ساز و پذیرائی لذت بایسته و شایسته می‌برند؟!

مولانای عاقل و فرزانه و حکیم، یا مولانای بی‌عقل و متعصب و خرد و دانایی؟

مولانای دارای مذهب و کیش و آئین الهی، یا مولانای فرامذهب که بیش‌تر در نزد نورافکن بی‌فکران تعبیری از بی‌دینی و بی‌مرامی و خارج از مذهب بودن است؟

مولانای ادب مدار و آداب دان یا مولانای بی‌قید و بی‌ادب و بی‌آداب، که هیچ آدابی و تربیتی مجو؟!

مولانای نکته‌دان و خموش که زبان را نیز در حلقه‌ی تقوا و دیانت، صیانت می‌کند یا مولانایی که هرچه پیش آید می‌گوید و از گفته ابا نمی‌کند و بیان می‌دارد هرچه می‌خواهد دل تنگت بگویی؟!

مولانای معتقد به نبوت و نبی در قالب انبیاء و با قید داستان‌های رسولان و پیامبران که به زعم بسیاری این بخش از سخنان وی مرتجعانه است، یا مولانای بیرون و خارج از نبوت و نبی؟

مولانای معتقد به سیر و سلوک و ریاضت و سختی، یا مولانای راحت‌طلب و خوش‌باش؟

مولانای حل و ویژه عمل خیر و صالح، یا مولانای حرف و سخن و دور از عمل؟

مولانای بخشش و کریم، یا مولانای ممسک و بخیل و تنگ چشم و تنگ دست؟

مولانای کارگشا یا مولانای راست‌طلب و بی‌خیال؟

مولانای با ایمان و خدا محور و معاد شناس و آخرت طلب و معتقد به حساب و کتاب و میزان، یا مولانای بی‌ایمان جدا از پاداش و عقاب اخروی و ناباور به حشر و نشر و بهشت و دوزخ؟

به راستی کدام مولانا؟ مولانای مثنوی، مولانای دیوان محمد، و مولانای فیه مافیه، و مولانای مکاتیب و مجالس سبعه. مولانای حسام الدین و شیخ صلاح الدین. مولانایی که در مثنوی از «عقل احمد» می‌گوید و «عقل اوا» و «کامل» را می‌جوید؛ مولانایی که در دیوان کبیر از عشق به حق سخن می‌گوید با حفظ مراتب و مقدمات و تمهیدات بایسته و شایسته. این مولانا منظور است که عالم را دگرگون کرده نه مولانای بر ساخته و پرداخته از سوی بی‌دینان و راحت‌طلبان و پول‌داران و بی‌دردان!

آنان که مولانا را محملی برای شب‌نشینی‌های خود و نشان دادن سواد نداشته و زیبایی‌های صوری خیالی خود نموده‌اند. و همه کس را از هر دستی به شرطی که چندان موافق شریعت نباشد و مرتجعانه از قرآن و پیامبر و حدیث نگوید، پذیرا می‌شوند و در یک کلام مولانای عارف و ولی را با نفس خود و با هواهای خود و به نفع خود می‌خواهند. آنان از مولانایی که می‌گویند که وجود خارجی ندارد، مولانای کاملاً خیالی و دروغین!

دوباره مولانا بیش از دیگر عارفان و صوفیان کتاب نوشته و سخن گفته‌اند تعداد آثار آن قدر هست که اگر در ده‌ها کتاب آن را فهرست کنند باز هم بسیار از نوشته‌ها جا می‌ماند. این آثار تنها نه به زبان فارسی که به عربی، ترکی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و چندی دیگر از زبان‌های مطرح دنیای امروز وجود دارد. هر کس از راهی و به نوعی و با نگاهی از او سخن گفته و آن گونه که می‌نماید، تحلیل نموده است، این که این تحلیل‌ها راست و درست است یا نادرست خود بخشی دیگر است فقط غرض بیان کثرت آثار نوشته شده دوباره این بزرگ‌مرد عالم عرفان و تصوف اسلامی است. و هر روز و بلکه هر ساعت به تعداد این نوشته‌ها افزوده می‌شود.

امسال (۲۰۰۷ میلادی) نیز که سال مولانا است استقبال بیش از پیش شده ولی باز هم نکته‌ای در کار هست و آن این که آیا این استقبال گمراهی حتمی را چگونه باید تفسیر و تحلیل کنیم؟ واقع این است که از جهتی باید آن را به فال نیک گرفت که نام عرفان اسلامی و ایرانی بودن مولانا و زبان فارسی مجال برای طرح و بیان و گسترش می‌یابد و عارف مسلمان ایرانی وسیله‌ای می‌شود تا جهان از راه او و از مدار او اگر درست بروند به خدا و دین و نبوت برسند و حقایق قرآن و حدیث را که از زبان مولانا و از اثر مولانا برون تراویده را ادراک نمایند. و از طرفی نیز مشکلی وجود خواهد داشت

و آن این که هماره گسترش یافتن یک فکر و اندیشه و یا شهرت یک فرد در سطح عموم جالب و قابل توجه نخواهد بود که آفاتی بر آن مترتب است و یکی از مهمترین آن آفات، عوام زده شدن است و بیم این می رود که در ازای این گسترده شدن، مدام از عمق و ژرفای آن کاسته گردد و به تعبیری اقیانوسی گسترده شود اما به عمق یک بند انگشت! خاصه که یکباره و یک شب با اعلام سال مولانا همه مولوی شناس شده اند و مثنوی پژوه؛ و در همین تهران مودمان ده ها و صدها مجلس و کلاس مولوی شناسی برپاست که به راحتی بسیاری، از ایشان حتی مثنوی و دیوان کبیر او را از رو هم نمی توانند به درستی و بدو غلط بخوانند تا چه رسد به شرح و تفسیر ابیات پر راز و رمز این آثار عمیق و جاودانه.

کتاب های برنوشته در باره مولانا و آثار او از طرفی ممکن است که ما را به نوعی با نوعی از مولانا آشنا کند اما واقع این است از آن بابت که تتبع و کنکاش علمی و تحقیق همه بابیه در این باره کم صورت گرفته، نوشته ها بیش تر اغواگر و گمراه کننده خواهد بود، چه هر کس به زعم خود و چنان که گفتیم بدون دلیل و استدلال از مولانا چیزی گفته و یا می گوید و خواننده را در سردرگمی قرار می دهد و در تحقیق این سردرگمی خود نویسنده است که از طریق نوشته به خواننده انتقال داده می شود.

در باره مولانا این نیز هست که بکاویم چه کسی می تواند سخن بگوید و یا درباره ی او بنویسد؟ پیرو این که از کدام مولانا سخن می گوییم به این نیز باید پردازیم که چه کس یا کسانی حق سخن گفتن و نوشن در باره ی مولانا را دارند؟ و این پرسشی است کامل و اساسی تا هر کسی به خود بدون تحقیق و تخصص و بدون داشتن اهلیت اجازه ندهد که از او بگوید و در خصوص او بنویسد. آن کس که از او خواهد گفت بایسته است که حداقل یک دوره آثار مولانا را از صدر تا ذیل مرور کرده و در تطبیق و

یافتن ارجاعات آن راه به حقیقت برده باشد. خواندن مثنوی از ابتدا تا انتها به گونه‌ای که با تدبّر و تأمل همراه باشد و یافتن راز و رمزهای آن در کتاب دیوان کبیر و نیز در کتاب فیه مافیه از لوازم اصلی ورود به دنیای مولاناست. و این تازه راه ورود است و نه دانستن همه چیز، که مولوی شناس باید به رشته‌های مولانا نیز تبخّر داشته باشد، در فلسفه و منطق، و نگوید که مولانا نیکو فاسفه است، چه برای انکار فلسفه هم لاجرم از دانستن و داشتن فلسفه مستقیم و بدون فلسفه نمی‌توانیم انکار فلسفه کنیم و مولانا نیز فیلسوفی نه ضد فلسفه به مانند امام محمد غزالی بلکه به کار گیرنده‌ی فلسفه برای بیان مفاهیم فلسفی و عینی عرفانی خود است. و باید که مولوی شناس در علوم قرآنی و حدیثی نیز مستقیم داشته باشد و با اصول و فقه نیز تا حدّی آشنایی حاصل کرده باشد. سیر از بین علوم با کلام و دانش خلاف و ادبیات فارسی و عربی هم مأنوس بوده و مخصوصاً با تدبّر و عرفان، آن هم نه از بیرون و کتابی که از درون و از راه سلوک و ریاضت و دست دادن به پیر و تحت ارشادات و توجّهات پیر به جایی رسیده باشد. اگر چنین نباشد چگونه می‌توان در باره‌ی او سخن گفت و نوشت و اظهار محبت و درستی آن را داشت؟ به هر جهت، بی‌دانش و تجربه‌ی علمی هر کس نمی‌توان به خوبی و درستی از مولانا سخن گفت و در شناساندن آن کوشش. حال این پرسش هست از صدها تن مدّعی مولوی‌شناسی که به یکباره پدید آمده‌اند چند نفر از ایشان در این وادی سیر کرده‌اند. و معلوم است که در این خصوص نمی‌توان اعتماد چندانی به نوشته‌ها و گفته‌ها نمود. زیرا که گفته‌ها و نوشته‌ها از حد گمان و ظن فراتر نمی‌رود و در این بین اندک و انگشت شمارند که یقینی و منطبق با علم کامل باشد. آنچه که هست این که تا حدّی می‌توان مولانا را از دریچه‌ی مثنوی و دیگر آثار او جست‌وجو کرد و وقتی که او می‌گوید: «بشنوید ای دوستان این داستان، خود حقیقت

نقد حال ماست آن نشان از آن دارد که مثنوی به نوعی وصف حال و یا نقد حال خود مولانا است در قالب داستان و چنان که خود می گوید:

خوش تر آن باشد که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

او از قالب داستان و در اشخاص گوناگون به عنوان آینه، خود را به نمایش می گذارد و از این طریق در شناساندن خود به مخاطب می کوشد.

در لایه لای مثنوی مولانا بارها سعی کرده که از محتویات درونی خود سخن بگوید. او چندان در این کار صراحت به خرج نداده و یافتن و دریافتن آن را بر عهده ی مخاطب راند و تیزفهم گذاشته است اما برای آن که بی راه نرود راه های شناخت دست را هم نشان داده و جهت را نمایانده است. در حقیقت برای شناخت سبب دلایل باید با هر سه کتاب او یعنی دیوان کبیر و مثنوی و فیه مافیه ارتباط تنگاتنگ داشت تا بتوان خفایای وجودی این عارف را کشف کرد و سخنان نغمه پر مغز او را به نوعی فهمید. و چنان که اشارت دادیم ابیات مثنوی تودرتو و پیچیده و کالایه لایه است و با یک بار خواندن نمی توان به همه ی آن دست یافت، بلکه باید به آرامی و با آرامش آن را مرور کرد و در فضاهای گوناگون آن به تامل کرد و به تماشا نشست و البته از ارتباط معنوی با او نیز نباید غفلت نمود.

اما این که مثنوی و وصف مولانا را از زبان و خامه ی چه کسی باید شنید و خواند نیز مولانا می گوید راوی و راقم باید چونان «نی» باشد تا بتوان به سخنانش گوش فراداد و حکایات و شکایاتش را شنید و خواند. و اگر نی نباشد و درون تهی نشده باشد و از خود بگوید البته که نه خواندنی است و نه شنیدنی! گویای مثنوی و مترجم احوال مولانا باید مانند نی از درون تهی

شده و از خود نگوید، آن چه که به وی القاء و الهام می گردد را بیان بدارد و چونان طوطی ای باشد که در منقار او قند آسمانی کلام می ریزند:
در پس آینه طوطی صفتم داشته اند
آن چه استاد ازل گفت بگو می گویم

در این خصوص نیز درست همین گونه است باید در دهان راوی و خامه ی
اسم قند کلام و کلمه را بریزند و او با شیرینی دریافت از آن چه که یافته و
دریافته است سخن بگوید و بنویسد و در غیر این صورت کار خام و راه
ناراست خواهد بود. مولانا به شدت به نی به عنوان ساز درون تهی که مستعد
هزاران نغمه و مدح و آنست اعتقاد دارد و تا نایی نخواهد و در او ندمد و
لب بر لب او نگذارد و هم خان خموش و در سکوت محض خواهد بود.
سکوتی که برای او خوشایند است برای مشتاقان طاقت فرسات.

باری، مولانا را باید از زبان خود او ساخت مولانایی که نه در ۶۰۴ قمری
بلکه سال ها پیش از آن از لحاظ زمانی متولد شد است حدود ۵۸۰ هجری
قمری. مولانایی که پیش تر مایل است به خموشی و خاموشی راه
داشته باشد و در خموشی سیر کند و با گوش جان حرم در خلوت و
خموشانه سخن بگوید. مولانا از زبان حسام الدین. مولانایی که پیش از پدر
و از عشق زاده است و نه از محمد بن حسین خطیبی مشهور به پاء الدین
ولد، و نه از مادری به نام مؤمنه خاتون، که از عشق او از تبر و دودمان
عشق است و یاران و همراهان او عاشقاند و دیار او دیار معشوق است که
خود گفته است:

نهادم پای در عشقی که بر عشاق سر باشم
منم فرزند عشق جان ولی پیش از پدر باشم

و نیز گفته است که: «مرا حق از می عشق آفریده است، همان عشقم اگر مرگم بساید». در راه سلوک مولانا نیز چنان که مذکور شد یاران او و خویشان او نه عم و خال که عاشقان هستند و خود می گوید:

خویش من آن است که از عشق زاد
خوش تر از این خویش و تباریم نیست

مغز از مولانایی نیست که به زعم بسیاری از مولوی نفهمان، فقیهی خشک دوع بوده و از عرفان و تصوّف هم چیزی نمی دانسته و به ناگاه با آمدن یک تبریزی آوریده نام شمس در سال ۶۴۲ یکباره به اوج عرفان و معرفت راه یافته باشد، که این ها افسانه های کودکانه بوده و جز از کودک مغزان پذیرفته نمی آید. لکن سخن از مولانایی است که از زمان ولادت، عشق و عرفان و تصوّف را با بار کردن به شمش نه در دوردست ها و افسانه ها بلکه در خانه ی خود و با دیدن پدر صوفی و صافی به عینه و به تمامی دیده است. خیل کثیر مریدان و ارادتمندان صادق و صمیمی و یک دل را در خانقاه و محلّ وعظ و خطابه ی پدر مشاهده نموده و عرفان را چونان آتشی سوزان که خرمن هستی مجازی را به باد می دهد و خاک استیلا سازد از سوی پدر چشیده و از نفسانیات فارغ آمده است.

به راستی آنان که تصوّف مولانا را مدیون شمس می دانند و بر آن اند که مولانا پیش از رسیدن شمس و ملاقات با او فقیهی سخته و خام بود، آیا به راستی نیندیشیده اند که پس در این همه سال پیش از شمس تبریزی در پیشگاه پدری صوفی و عارف و مربی ای صوفی و عارف و حکیم چه می کرده است؟ آیا از ایشان هیچ نیاموخته و از آتش معرفت و عشقشان چیزی نیندوخته؟ اگر چنین است چه مولانایی؟ و چه نابغه ای؟ و چه انسان برتر و ویژه ای؟ و اگر از ایشان متأثر بوده و عرفان و تصوّف را فرا گرفته که

البته گرفته، و ریاضت و خلوت و چله را تجربه کرده، که کرده، و سیر و سلوک عرفانی را به خوبی به جا آورده، که آورده، و با دقایق صوفیانه آشنا شده، که شده؛ پس چه غوغایی و چه توهّمات و خیالاتی است که افسانه‌وار و سُست و بی دلیل می‌بافند و در همه جا، بی دانش و معرفت بر زبان‌ها می‌رانند و بر ذهن‌ها می‌اندازند؟!

مولانا پیش از شمس هم با تصوّف و سلوک و تربیت و ادب و آداب صوفیانه به خوبی آشنا بود و شمس به او نه سلوک و تصوّف و عرفان، که شوریدگی و شورش شد و از آتش عشق مولانا گریزان و رمان گشت. سخن از مولانایی است که رف بر د و با آتش عرفان، آتشی در جان‌های مستعدان سلوک ریخت و همه جا را با شر عشق و معرفت دگرگون نمود و استحاله‌ای پدیدار ساخت که از آغاز آن راز آن که به کجا می‌انجامد غافلند.

در مثنوی مولانا هزاران راز و رمز نهفته و ده‌ها و صدها نکته و مطلب نغز و مغز را می‌توان یافت. مثنوی را باید در تعریف کوتاه ولی عمیق و معنی‌دار بیان کرد و شاید در شناخت آن و دانستن کلیات آن - ندان محتاج شرح و بسط نباشیم. نکته‌ها گویاست و ارزشمند که:

مثنوی کتاب توحید و خدا شناسی است.

مثنوی کتاب نبوّت و داستان انبیاست.

مثنوی کتاب عرفان و تصوّف است.

مثنوی دکان فقر است.

مثنوی دکان وحدت است.

مثنوی صیقل ارواح است.

مثنوی کتاب سیر و سلوک است.

مثنوی کتاب حکایات عبرت آموز است.

مثنوی کتاب آشنایی با اولیاء و عارفان است.

مثنوی کتاب تأویل و شرح و تفسیر آیات قرآن است.

مثنوی کتاب حکمت الهی است.

مثنوی کتاب فقه و احکام الهی است.

مثنوی کتاب شرح حال انسان است.

مثنوی کتاب شناخت قرآن و باطن ژرف انسان است.

مثنوی کتاب اسرار اولیاء است.

مثنوی کتاب شناخت رازهای پیچیده‌ی جهان خلقت است.

مثنوی کتاب اسرار عشق و عاشقی است.

مثنوی کتاب راه رسیدن به زندگی است.

مثنوی کتاب ادب و آداب زیستن در برابر خدا است.

و بالاخره مثنوی بحر بی‌کران وادانوس عمیق و ژرف و بی‌ساحلی است که آدمی می‌تواند همه‌ی خود را در سستی و آسایش آن بیابد و به این فهم برسد که چگونه می‌توان با خدا، اولیاء خدا، و مردم زیست تا از کمال باز نماند و از سعادت غافل نشد.

اما در خصوص این مثنوی که هم اینک در پیش روی شماست، بایسته بود که با اعرابی مناسب و آن‌گونه که افراد بتوانند آنرا از رو و به درستی بخوانند صورت بگیرد و لذا در این مثنوی خواننده با مکتبی راجه نخواهد شد و با اعرابی که در اکثر کلمات به کار گرفته شده به سهولت هر چه تمام‌تر می‌تواند مثنوی را درست و بدون غلط بخواند. برخی از علائم دستوری هم به مانند ویرگول به کار گرفته شده تا به مکث و وقف به موقع برای دریافت معنی نزدیک‌تر گردد. در مواردی هم اعراب برخی واژگان را ممکن است خواننده برای بار اول در این مثنوی ببیند که آن اعراب به زعم این راقم درست‌تر و به مقصد و مقصود نزدیک‌تر و اولی‌تر بوده است. به

هر جهت در کنار دیگر کارهای نگارشی علمی در خصوص مولانا ثبت و درج و نگاشتن این مثنوی نیز ضرورتی بایسته داشت که امید است به شایستگی انجام شده باشد و با این کار گره از کار فرو بسته‌ی خوانندگان مثنوی که هماره در خواندن آن کتاب، دچار سکنه‌ها و اشکالات عدیده‌ای می‌شدند گشوده باشد.

و هوالعلی الاعلی

بهار هزار و سیصد و هشتاد و شش خورشیدی

کاظم محمدی